



نقاشی بامزه

مامان برای آرین یک دفتر نقاشی خرید. آرین برای تشکر مامان را بوسید و مدارنگی‌هایش را آورد و روی فرش دراز کشید. بالای صفحه یک کوه کشید. اما آن را قهوه‌ای نکرد، سفید کرد پر از برف. بالای کوه یک دایره کشید و زردش کرد. خورشید به او خندید. پایین دفتر مقداری علف کشید و یک گوسفند که علف‌ها را بخورد. کمی آن‌طرف‌تر یک گرگ کشید و به گرگ گفت: «گرگ ناقل! یه وقت گوسفند رو نخوری»

گرگ زوزه کشید و پایین کوه منتظر نشست. شب شد. آرین کوچولو رفت و خوابید. گرگ آرام‌آرام به گوسفند نزدیک شد. گوسفند بعبع کرد و بالا و پایین پرید. خورشید چشمش به گوسفند و گرگ افتاد. روی کوه تابید و برف‌ها را آب کرد. گرگ به گوسفند نزدیک و نزدیک‌تر شد. برف‌های آب‌شده از کوه به طرف پایین سرازیر شدند. پایین دفتر رودی تشکیل شد. گرگ آن‌طرف رود ماند و گوسفند این‌طرف رود.

صبح که آرین از خواب بیدار شد به طرف دفتر نقاشی‌اش رفت و چشمش به رود افتاد، لبخندی به خورشید زد و برای این‌که گوسفند تنها نباشد یک گوسفند دیگر و چند تا ماهی قرمز توی آب کشید. گوسفند بعبع کرد و به ماهی‌های توی آب که بالا و پایین می‌پریدند، نگاه کرد و پیش گوسفند دیگر رفت. گرگ به آرین نگاه کرد و آرام‌آرام به طرف کوه رفت. آرین کمی فکر کرد و کنار گرگ، یک گرگ دیگر کشید. گرگ‌ها به آرین نگاه کردند و زوزه‌ای کشیدند و با خوشحالی به میان کوه رفتند.

عارفه رویین



الهام جمشیدی مهر

